

## روش شناخت در مکتب نئورئالیسم

قدیر نصری\*

### چکیده

پس از مرگ هانس یواخیم مورگنتا در جولای ۱۹۸۰، مکتب جدیدی در سیاست بین‌المللی ظهور کرد که نئورئالیسم نام گرفت. مهمترین اندیشمند این مکتب، کنت والتز است که با انتشار کتاب «نظریه سیاست بین‌الملل»، اصلاحاتی در رئالیسم مورگنتا اعمال کرده و در تحلیل نظم و ناامنی بین‌المللی کوشیده است. در مقاله حاضر، مهمترین تمایزهای رئالیسم و نئورئالیسم را با استناد به کتاب والتز بررسی کرده و به این پرسش، پاسخ می‌دهیم که روش شناخت و تحلیل امنیت بین‌المللی در مکتب نئورئالیسم چگونه است؟ در پاسخ، ابتدا افزوده‌های روش شناختی و مفهومی نئورئالیسم بر رئالیسم را بررسی و با مرور مفروضات و مفاهیم کلیدی نئورئالیسم، چهار ایده اساسی این مکتب را مورد بحث قرار می‌دهیم. به نظر نگارنده، مکتب نئورئالیسم، از طریق بازاندیشی در مفروضات ذات‌گرایانه رئالیسم و نیز توجه به ماهیت و منطق پویای امور و برداشت‌ها، از قابلیت توضیح‌دهندگی بیشتری نسبت به رئالیسم، در حوزه امنیت بین‌الملل برخوردار است.

**کلیدواژه‌ها:** رئالیسم، نئورئالیسم، موازنه قدرت، هژمون، ساختار نظام بین‌المللی، آنارشی

---

\* دکتر نصری دارای دکترای اندیشه سیاسی از دانشگاه تربیت مدرس، عضو هیأت علمی و مدیر گروه مطالعات پایه و روش‌شناسی در پژوهشکده مطالعات راهبردی می‌باشد.

## مقدمه

کنت والتز در سال ۱۹۷۹، کتابی نوشت به نام «نظریه سیاست بین‌الملل». در این هنگام، حدود سه دهه از نگارش کتاب «سیاست میان ملت‌ها» اثر هانس یواخیم مورگنتا می‌گذشت. والتز در «نظریه سیاست بین‌الملل»، ضمن حفظ چارچوب کلی نظریه مورگنتا (که یک سال پس از انتشار کتاب والتز در گذشت)، نکات روش‌شناختی و تحلیلی جدیدی بیان کرد که بعدها این نکات، مکتب نئورئالیسم را به وجود آورد. رئالیست‌ها (هم در حوزه فلسفه سیاسی و هم در حوزه سیاست بین‌الملل) معتقد بودند که:

۱. پدیده‌های عالم را می‌توان به صورت علی<sup>۱</sup> بررسی کرد.
۲. امور واقع به صورت مستقل از ذهن و برداشت ما، اصالت دارند.
۳. تست تجربی<sup>۲</sup> مهمترین شیوه شناخت است.
۴. حقیقتی قابل کشف و قابل تعمیم در دل وقایع<sup>۳</sup> وجود دارد که محقق می‌تواند و باید به کشف و تعمیم آن حقیقت نایل آید.

بر اساس این گزاره‌ها، رئالیست‌ها به بررسی تمایل بشر به جنگ پرداختند و نتایج حاصله نظیر شرارت، ترس و طمع را به عنوان منشاء خشونت فردی و ملی معرفی کردند. بر این اساس، انسان‌ها خودخواه هستند، همانگونه که دولت‌ها در پی کسب، حفظ و گسترش منفعت خود می‌باشند. باز بر اساس برداشت رئالیستی، تجربه عینی نشان می‌دهد که در هنگامه ضعف، همگان با انسان بیگانه‌اند، همانگونه که دولت‌های ضعیف هم معمولاً تنها می‌مانند. مورگنتا با الهام‌گرفتن از بزرگانی چون ماکیاوولی و هابز، انسان‌ها را موجوداتی پلید و شریر و دولت‌ها را هم تشکیلاتی معطوف به امنیت و بقا معرفی کرد و تصریح نمود که یگانه روش برای مهار دولت‌های فزون‌خواه، موازنه قواست و فقط در پناه این موازنه است که دولت‌ها صلح را مفیدتر از جنگ می‌بینند. به عقیده مورگنتا، ناسیونالیسم مقدم بر دموکراسی است و ایده‌آلیست‌ها از سر خوش‌بینی مفرط، بر طبل دموکراسی و انترناسیونالیسم می‌کوبند.

---

1 . Causal  
2 . Imprical Test  
3 . Facts

والتز با ملاحظه نتایج تحلیل رئالیستی، مکتب نئورئالیسم را بنیان نهاد. مقاله حاضر درصدد است تا افزوده‌ها و توضیحات والتز بر رئالیسم را تشریح نماید و بدین پرسش پاسخ دهد که شناخت و بررسی تحولات در مکتب نئورئالیسم چگونه انجام می‌پذیرد؟ این مقاله، بخشی دیگر از پژوهش‌های نگارنده در باب نظریه‌ها و مکاتب تحلیل امنیت بین‌الملل است که از پنج سال پیش آغاز شده و همچنان در دست انجام است.

ملاحظات نئورئالیستی در شناخت امنیت بین‌الملل، به اجمال، عبارتند از:

۱. نئورئالیسم والتزی در مقابل رئالیسم که بر سه اصل دولت‌گرایی، بقا و خودیاری تأکید داشت، بر محوریت مفهوم سیستم حاکم بر نظام بین‌الملل استوار است.
  ۲. در حالی که رئالیسم، سیاست بین‌الملل را محصول تصمیم‌گیری افراد و دولت‌ها می‌شمارد، والتز معتقد است چنین نگاهی تقلیل‌گرایانه<sup>۱</sup> می‌باشد و مهمترین اصل سازمان‌دهنده سیاست بین‌الملل، عبارت است از ساختار نظام بین‌الملل.
  ۳. والتز بین نظام بین‌الملل و ساختار نظام بین‌الملل، تفاوت قائل است. نظام در نگاه والتز عبارت است از الگوی رفتاری خاص که بر رفتار دولت‌های متعامل حاکم است؛ ولی ساختار یعنی ترتیب توزیع قدرت در سطح نظام بین‌الملل.
  ۴. از دید والتز، دولت‌ها مهمترین بازیگر در عرصه نظام بین‌الملل هستند، ولی یگانه بازیگر نیستند و حدودی از همکاری فراملی و نیز مشارکت نیروهای غیردولتی در تمهید امنیت ملی و بین‌المللی، قابل تصور و تأیید است.
- والتز، مفاهیم مورد استفاده رئالیست‌ها (مانند منافع ملی، دولت‌گرایی، خودیاری، نظام آنارشیک بین‌المللی و امنیت ملی) را قبول دارد؛ اما بر خلاف مورگنتا که حتی از اصطلاح وابستگی متقابل اسم هم نبرده، از وابستگی متقابل بین کشورها سخن می‌گوید و بر حدی از واقعیت‌یافتن آن تصریح می‌کند.

پرداختن به خطوط تفاوت و تمایز نئورئالیست‌ها نسبت به مکاتب فکری دیگر، از آن‌رو ضرورت دارد که اولاً بر خلاف اظهارات ایده‌آلیست‌ها و نئوایده‌آلیست‌ها، به نظر می‌رسد لیبرالیسم درصدد توسعه بیشتر در برابر فرصت‌ها برای ملت‌ها نیست و گویا لیبرالیسم و

ایده‌آلیسم، هسته سختی از رئالیسم کلاسیک دارند. ثانیاً نئورئالیسم در صدد معرفی و فهم اصولی است که راهبر نظام بین‌الملل می‌باشند. از دید او و سایر نئورئالیست‌ها، بسیاری از رژیم‌ها و هنجارهای متعارف در نگرش ایده‌آلیستی و لیبرالیسم، در واقع، پرداخته دولت‌های مسلط و بازیگران ابرقدرت است که جامه رژیم، قاعده و هنجار بین‌المللی به تن دارد. از این‌رو نئورئالیست‌ها، برخلاف رئالیست‌ها، که نگاهی از درون و بیرون داشتند و همه تحولات را از منظر ملی می‌دیدند، می‌کوشند نگاهی از بیرون به درون داشته باشند و رفتار دولت‌ها را در پناه و در سایه اقتضای سیستم بین‌الملل تحلیل نمایند. ریشه و شیوه چنین نگرشی، در مقایسه آن با منطق رئالیستی بهتر قابل فهم است.

### الف. منطق تحلیل و روش شناخت رئالیستی

در نگاه رئالیستی، نظریه پرداز، جهان را توصیف می‌کند. در این نگرش، امور واقع به‌رغم رضایت یا انتظار ما «وجود» دارند و ما نمی‌توانیم با نظریه خود، به آن مناسبات جای‌گیر شده و طبیعی، خللی وارد کنیم. بر این اساس، نظریات ما به «ساختن» جهان کمک نمی‌کنند. حداکثر کاری که نظریه می‌تواند انجام دهد، این است که با اتخاذ روش سنجش دقیق، گزارش صحیحی از جهانی که بیرون از ذهن و نظریه ما قرار دارد، ارائه کند. علاوه بر این، نظریه رئالیستی، علی‌الاصول، معطوف به وضع موجود بوده و از امکان صعود به وضع مطلوب، به شدت گریزان است. در واقع، از این منظر، ارتقاء به وضع مطلوب، اساساً ممکن نیست؛ چون معیار فراواقعی برای نقد وضع موجود، وجود ندارد. (۲) برای مثال، اگر افراد انسانی ذاتاً تجاوزکارند، نظریه پرداز رئالیست دیگر نمی‌تواند فطرت شریر آدمی را به فطرتی شریف تبدیل کند، و تنها چاره پیش‌رو، تدبیر به منظور تحدید شرارت اوست. بنابراین، فرض این است که گفته می‌شود در فهم رئالیستی، «کنترل سخت‌افزاری» بیش از «مدیریت نرم‌افزاری» امکان وقوع دارد. کنترل، مبتنی بر بی‌اعتمادی به موضوع ابژه شناخت (مثلاً آدمی) است؛ در حالی که مدیریت، بر انسان‌هایی اعمال می‌شود که علی‌القاعده قابل اعتماد هستند. «کالین هی»<sup>۱</sup>، ضمن بررسی مفروضات نگرش رئالیستی، خاطر نشان می‌سازد که رئالیست‌ها بر پایه سلسله

1 . Kolin Hay

مفروضات انسان‌شناختی، امنیت ملی و بین‌المللی را توجیه می‌کنند. به عقیده «هی»، در نگرش رئالیستی، نمی‌توان منکر برداشتی بدبینانه از فطرت بشر شد. (۳) از این منظر، بشر شریر که در جستجوی رفع نیاز و ارضای آز و طمع خود است، به دیگران تجاوز کرده و بذر ترس را در دل هممنوع خود می‌کارد. پس از اینکه افراد از همدیگر ترسیده و گرگ همدیگر شدند، قراردادی بین خود منعقد می‌کنند که بر اساس آن، اختیار خود را به دولت مقتدری به نام «لویاتان» می‌سپارند و دولت، در ازای سلب آزادی انسان‌های آزمند و نیازمند، به آنها امنیت عطا می‌کند. پس از رسمیت یافتن چنین توافقی، شرارت یکایک افراد به لویاتان منتقل می‌شود و این بار، دولت‌ها، آن هم در عرصه بین‌المللی، برای تأمین منافع ملی یا کسب، حفظ و گسترش قدرت خود به جنگ برمی‌خیزند. اینگونه است که استعداد شرارت آدمی تغییرناپذیر مانده و فقط عرصه تحقق آن عوض می‌شود.

در برداشت رئالیستی، گرایش افراد به عقد قرارداد، نشان از توان عقلانی آنها برای دوری از ناامنی دارد. بنابراین، می‌توان گفت که رئالیست‌ها، به شیوه‌ای عقلانیت‌گرایانه<sup>۱</sup>، نتیجه‌گرا هستند. نتیجه‌گرایی، متضمن توان محاسبه برای «انتخاب عقلانی»<sup>۲</sup> است که از دید رئالیست‌هایی چون توماس هابز با استناد به داده‌های کاملاً عینی و به سبک استقرایی صورت می‌پذیرد. هابز بین جمع و تفریق کردن ساده ریاضی و رفتارهای پیچیده سیاسی و حتی اخلاقی، تفاوتی نمی‌بیند و عمل را هنگامی توجیه‌پذیر می‌داند که بتوان نتیجه مفید آن را با استفاده از روش ریاضی توجیه کرد. (۴) در این نگرش، تلاش برای تغییر جهان، ساخت انسانی طراز نوین و به طور کلی، حرکت یا اندیشه هنجاری، غیرقابل توجیه است. بر اساس این مفروضات است که ریمون آرون و کالین هی، معتقدند چهار مفهوم امنیت، حاکمیت، منافع ملی و سیاست قدرت، در نگاه رئالیستی، اهمیت بی‌نظیری دارند. (۵) امنیت فیزیکی که امروزه از آن به امنیت سخت‌افزاری تعبیر می‌شود، در نگرش رئالیست‌های کلاسیک مانند ماکیاوولی، توماس هابز، هانس مورگنتا و ای. اچ. کار، از مفاهیم کلیدی به شمار می‌آید. وجه فیزیکیال امنیت که به عناصری مانند تمامیت ارضی، تعداد جمعیت قابل بسیج، سلاح‌های تهاجمی و دفاعی، منابع و عوارض طبیعی زمین، تأسیسات و تجهیزات غیرنظامی قابل تبدیل و بالاخره،

1 . Rationalistic  
2 . Rational Choice

عمق استراتژیک، آن قدر در نظر رئالیست‌ها اهمیت داشت که حتی نئورئالیست‌ها هم از اهمیت آنها اغماض نکرده و در مقابل، نئولیبرال‌ها که بر اقتصاد سیاسی بین‌المللی تأکید دارند، به ماهیت عینی امنیت ملی اشاره داشته‌اند.

بنابراین، در پارادایم رئالیستی، اولاً، امنیت ملی و بین‌المللی امری اعتباری و نه ذاتی است. این امر از آن روست که فطرت ستیزه‌جوی بشر، برای رسیدن به شأن و امتیاز، اقتدارگرایی را جایگزین بی‌نظمی می‌کند. ثانیاً، بر اساس تحلیل رئالیستی، همه احساسات و روابط انسانی را می‌توان شناسایی و در قالب قانون و قاعده‌ای عام عرضه کرد. به روایت کالین هی، عرضه معرفتی دقیق، بی‌طرفانه و قابل تعمیم، از مختصات رئالیسم است. ثالثاً، دولت‌ها (که تجلی یکایک اتباع خود هستند) تنها واحد تحلیل در امنیت بین‌المللی می‌باشند؛ چون هیچ مرجعی بالاتر از دولت وجود ندارد که قیام و قوام آن مستقل باشد. رابعاً، دولت‌ها صرفاً در جستجوی منافع هستند. این منافع دو ویژگی دارد؛ یکی اینکه ملی است و دیگر اینکه ملموس، عینی و قابل مشاهده و محاسبه است. خامساً، بنیادی‌ترین منافع ملی عبارتند از بقا و امنیت. بالاخره اینکه، بین سیاست خارجی و داخلی، تمایزی جدی وجود دارد و برخلاف دیدگاه لیبرال‌ها، سیاست خارجی ادامه سیاست داخلی نیست. وجوه تمایز سیاست داخلی عبارتند از: ضرورت، فوریت و شفافیت. این امر برخلاف سیاست خارجی است که تکوین آن از ضرورت، فوریت، شفافیت و ضمانت‌چندانی برخوردار نیست. به عبارت دیگر، وجود قدرت مرکزی و فائق در سیاست داخلی و نیز ضمانت‌اجرایی تصمیمات، مشابهی در سیاست خارجی و بین‌المللی ندارد. نئورئالیسم، همانگونه که در ابتدای مقاله گفته شد، در پاره‌ای مباحث، روش‌ها و تحلیل‌های رئالیستی بازنگری کرده است. در ادامه، به سرشت و روش این بازنگری‌ها می‌پردازیم.

### ب. نوآوری‌های روش‌شناختی نئورئالیسم

همانگونه که گذشت، در مکتب رئالیسم، روابط بین‌الملل همان روابط بین‌الدول بود. دولت‌ها در شرایطی هرج‌ومرج‌آمیز (آنارشیک) فعالیت کردند، جنگ اجتناب‌ناپذیر بود، درگیری و کشمکش بیش از همکاری و صلح متداول بود و بالاخره اینکه، تحولات روابط

بین‌الملل، به صورت چرخه‌ای<sup>۱</sup> و ادواری انجام پذیرفت. بر اساس فهم نئورئالیستی، این باورها دگرگون نمی‌شوند؛ اما اصلاحاتی را می‌پذیرند.

انتقاد نئورئالیستی بر رئالیسم این بوده که اولاً، دولت‌ها همه روابط موجود در جهان را پوشش نمی‌دهند؛ چون برخی از روابطی که دولت متصدی آن است، در واقع، توسط جوامع برقرار می‌شود. درست مانند این مثل که وقتی می‌گوییم «دیگ می‌جوشد»، در واقع، آب است که می‌جوشد و استفاده از دیگ، صرفاً اشتباه کلامی یا اصطلاح متداول است و دیگ (دولت) جز قالبی برای آب (افراد جامعه) نیست. دومین ایراد رئالیسم از نظر نئورئالیست‌ها، این بود که طبع بشر، آنگونه که رئالیست‌ها می‌گویند، شرارت‌بار و ستیزه‌جو نیست. از نظر روش‌شناختی، تشخیص شرارت در فطرت بشر، ناشی از مفروضات دیگری است که هنوز اثبات نشده‌اند. بنابراین، طمع‌کار و محتاج نامیدن انسان توسط انسان و تعمیم آن به گستره بین‌المللی، حداقل همه رفتارهای انسان‌ها را پوشش نمی‌دهد؛ یعنی هستند رفتارهای اخلاقی و انسانی که نمی‌توان آنها را نتیجه‌گرایانه نامید. مهم‌ترین واقعه تاریخی که سبب بی‌اعتباری تحلیل‌های رئالیستی شد، پایان جنگ سرد بود که بر پایه مفروضات رئالیست‌ها، نباید اتفاق می‌افتاد. (۶) برای اینکه شوروی، هم از قدرت سخت‌افزاری چشم‌گیری برخوردار بود، هم دولتی بسیار مقتدر و قوی داشت و هم اینکه توازن قدرت در عرصه بین‌المللی حاکم بود. فروپاشی شوروی نشان داد که اولاً قدرت نظامی ضامن امنیت پایدار نیست، ثانیاً آنگونه که گفته می‌شد انسان‌ها، آنقدر شریر و حقیر نیستند که همیشه محتاج لویاتان پر قدرت باشند و بالاخره اینکه، قانون عام را نمی‌توان به همه زمان‌ها و مکان‌ها تعمیم داد.

بر اساس این قبیل انتقادات بود که نئورئالیسم در قامت مکتب قوی و جامع، ظهور و با تکیه بر برخی مفروضات، مفاهیم و تزها رونق گرفت.

### ج. مفروضات نئورئالیسم

مفروضات نئورئالیسم، تفاوت جوهری با مفروضات رئالیسم ندارد و حتی می‌توان گفت که مفروضات این دو، به شدت (نه کاملاً) مشترک است. تفاوت مفروضات را در منازعه

رنالیست‌ها و ایده‌الیست‌ها به وضوح می‌توان دید. این امر از آن‌روست که این دو مکتب، تفاوت‌های معرفت‌شناختی، انسان‌شناختی و حتی هستی‌شناختی مهمی با هم دارند؛ اما این تفاوت در جدال بین رنالیست‌ها و نئورنالیست‌ها، قابل توجه نیست. با این توضیح، هفت مفروض نئورنالیسم را می‌توان به ترتیب زیر برشمرد:

یک. دولت، اصلی‌ترین مبنای تحلیل در روابط بین‌المللی است.

دو. دولت‌ها در تعقیب منافع و دستاوردهای نسبی‌اند و نه مطلق. یعنی می‌توان حاصل بازی را به جای صفر، مثبت دانست.

سه. دولت‌ها به عنوان بازیگران اصلی امنیت بین‌المللی، صرفاً در پی منافع ملی هستند.

چهار. نقش مؤسسات و نهادهای سیاسی - اقتصادی بین‌المللی در امنیت جهانی را نمی‌توان نادیده گرفت.

پنج. دولت‌ها، بازیگرانی عقلانی هستند و تعقیب حداکثر سود، یگانه انگیزه آنها برای فعالیت در عرصه بین‌المللی است.

شش. دولت‌ها در شرایط هرج و مرج آمیز (آنارشیک)، فعالیت (رقابت) می‌کنند و عقلانیت آنها در همان شرایط شکل می‌گیرد.

هفت. رفتار دولت‌ها فقط در قالب نظام بین‌الملل معنی‌دار است. به عبارت دیگر، تصور دولت‌ها به عنوان بازیگران عقلانیت‌گرا، یکپارچه و هم‌افق، فقط در قالب نظامی فراقشوری<sup>۱</sup> تحقق می‌یابد.

همانگونه که ملاحظه می‌شود، مفروضات نئورنالیستی دو تفاوت عمده با مفروضات رنالیستی دارد. نخست اینکه نئورنالیست‌ها، مؤسسات و نهادهای سیاسی - اقتصادی را مستقل از دولت‌ها در نظر می‌گیرند و دیگر اینکه، در برداشت نئورنالیستی، سطحی از هم‌کاری در بین دولت‌ها قابل تصدیق است و نمی‌توان گفت سود یک دولت در عرصه بین‌الملل، حتماً زیان دولت دیگر را در پی دارد. بر پایه این مفروضات، مفاهیم بنیادی نئورنالیست‌ها نسبت به رنالیست‌ها متفاوت می‌شود و اینان، به جای سیاست قدرت، امنیت، حاکمیت و منافع ملی، بر مفاهیم کلیدی دیگری تأکید می‌کنند.

1 . Intrastate



## د. مفاهیم کلیدی نئورئالیسم

مفاهیم کلیدی، اضلاع اصلی پارادایم فکری را تشکیل می‌دهند. در رئالیسم، مفهوم «سیاست قدرت» اهمیت دارد. این اهمیت نشان می‌دهد که هدف اصلی و غالب در این پارادایم، تجمیع و تعقیب قدرت در هر سیاست است. بنابراین، سیاستی که منتهی به افزایش یا تحکیم قدرت ملی نمی‌شود، اساساً نوعی اشتباه و انحراف است. کالین هی، معتقد است که نئورئالیست‌ها، دو مفهوم کلیدی دارند که عبارتند از:

### ۱. موازنه قدرت

در موازنه قدرت، از قدرتمند شدن دولت یا مجموعه‌ای از دولت‌ها ممانعت می‌شود؛ برای اینکه در صورت قدرتمند شدن یک طرف، استقلال طرف دیگر مخدوش می‌گردد. (۷) این منطق توزیع قدرت، استعاره‌ای است که از علم مکانیک برگرفته شده و در آن، دولت‌ها مانند قطعات ساعت عمل می‌کنند و به محض عمل کند یا تند قطعه‌ای، کل ساعت نمی‌تواند زمان را به درستی نشان دهد. در نئورئالیسم، آنچه طرد می‌شود، توزیع سلسله‌مراتبی قدرت از یک سو و استقلال مفرط کشورها، از سوی دیگر است. بر این اساس، در شرایط هژمونی قدرت، هم خونریزی زیاد می‌شود و هم محرومیت. اگر قدرت به صورت آنارشیک توزیع شده باشد نیز احتمال جنگ بسیار زیاد است. این امر از آن‌روست که هر کدام از دولت‌ها، استعداد شرارت‌شان بسیار بیشتر از ظرفیت شرافت‌شان است. بنابراین، نئورئالیست‌ها از توزیع قدرت میان خوشه‌ها دفاع می‌کنند. بعضی کشورهای قدرت‌طلب خوشه‌ها، می‌خواهند وضع موجود را حفظ کنند و برخی دیگر می‌خواهند این وضع را براندازند و همین تفاهم - تنازع، منجر به حفظ موازنه قدرت و در نتیجه، امنیت بین‌المللی می‌شود. (۸)

### ۲. دستاورد نسبی

مطابق تحلیل نئورئالیستی، مسأله مهم این نیست که دولت‌ها چگونه می‌توانند مانع از کسب برخی چیزها شوند؛ بلکه مسأله این است که در مقایسه با رقبای خود چگونه عمل

خواهند کرد؟ اینجا نوعی رقابت و مقایسه مهم است و بحث بر سر منع مطلق دیگری یا تصرف مطلق به نفع دولت خود نیست. اگر فرصت‌های بین‌المللی را مانند کیک فرض کنیم، نئورئالیست‌ها به سهم هر دولت از این کیک توجه دارند و هر بازیگری، هوشیار است به اینکه در مقایسه با رقیب خود، چه اندازه در کیک بین‌المللی سهم است. (۹) مفروض این برداشت آن است که به هر حال، همگان از این کیک سهمی دارند؛ برخلاف برداشت رئالیستی که اندازه کیک خود را حتی به زیان سایر بازیگران بزرگ می‌کرد و بر سر سهم بیشتر، آتش جنگ‌ها شعله‌ور می‌شد. این فرض، اتفاقاً با منطق موازنه قدرت هم سازگار است؛ یعنی مابین عده‌ای که خواهان ضبط کل کیک هستند و آنها که فقط به سهمی از کیک قانع هستند، نوعی تعادل<sup>۱</sup> وجود دارد.

### ۳. ضرورت هژمون

از نگاه نئورئالیست‌ها، ثبات در نظام و امنیت بین‌المللی، هنگامی میسر است که قدرت هژمون بین‌المللی وجود داشته باشد تا عناصر یا بلوک‌های خاطی و سرکش را کنترل نماید. دلیل ضرورت چنین عاملی، این است که دولت‌ها ذاتاً در پی رقابت و توسعه‌طلبی هستند و همین علایق امپریالیستی، حفظ وضع موجود را با خطراتی مواجه می‌کند. ضرورت دیگر برای موجودیت و فعالیت دولت پر قدرت و هژمون، این است که در پناه چنین ثباتی، سازمان‌ها و مؤسسات بین‌المللی، مجال تولد و توسعه می‌یابند. (۱۰) حال، مسأله قابل طرح این است که مکتب نئورئالیسم، با این مفروضات و مفاهیم، در پی ارائه و اثبات کدام دیدگاه جدید است؟ این مسأله با تشریح تزه‌های کلیدی نئورئالیسم، آشکار می‌شود.

### د. تزه‌های کلیدی نئورئالیسم

مقصود از تز، یافته و استنتاج نظری جدیدی است که با رعایت اصول علمی حاصل گردیده و بر مفروضات و مفاهیم مشخصی استوار است. تز، اولاً ابهام نظریه رقیب خود را

ندارد و ثانیاً معطوف به نفی مدعیات اصلی نظریه رقیب است. بنابراین، می‌توان از تز به عنوان نوعی ابداع یاد کرد. در غیر این صورت، تز به حد نوعی مکمل، تحشیه یا نقد درونی تقلیل می‌یابد. در نتیجه، تز به موازینی گفته می‌شود که اولاً فصل خاص یک دیدگاه است، ثانیاً دارای قواعد و اسلوب روش‌شناختی است و ثالثاً، فاقد ابهاماتی است که در نظریه رقیب مشاهده می‌شود. با این توصیف، ترهای اصلی نئورئالیسم، بدین قرارند:

### ۱. محوریت ساختار سیستمی

مکتب نئورئالیسم، بخصوص شاخه کنت والتزی آن (در مقابل شاخه گاتفرید کارل کیندرمنی که مانند مورگنتا بر اصالت دولت تأکید دارد)، وجود سیستم بین‌المللی را که اجزای آن در تعامل و تعاطی مستمر هستند، مسلم می‌انگارد. در مقابل رئالیست‌ها، که بر اصالت دولت‌های ملی و نفی نقش ساختارهای غیردولتی تأکید می‌کردند، نئورئالیسم، آشکارا از سیستمی مرکب از اجزای متعامل سخن می‌گوید. در این رویکرد، هم «اقتضای سیستم» مهم است و هم «تصمیم اجزا»؛<sup>۱</sup> که بعضاً به واسطه نقش مهم خود تا حد اعضا<sup>۲</sup> ارتقاء می‌یابند. علاوه بر آن، هم برداشت<sup>۳</sup> اهمیت دارد و هم واقعیات، هم همکاری وجود دارد و هم منازعه، هم منافع نقش قابل توجهی دارد و هم قدرت، هم هنجار دارای اعتبار است و هم نفع. این در حالی است که در برداشت رئالیستی، مقولاتی مانند هنجار، به واسطه خاستگاه نامعلوم و ماهیت سنجش‌ناپذیرش، طرد می‌شد و یا مقولاتی مانند نیات<sup>۴</sup>، به عنوان تخیل‌گرایی<sup>۵</sup>، به دور افکنده می‌شدند و نیز بر منازعه به عنوان یگانه قانون روابط بیناشخصی و بین‌المللی، پای می‌فشرده‌اند.

به عقیده کنت والتز، اجزای سیستم بین‌المللی «در رابطه با یکدیگر» عمل می‌کنند و این اجزا، به دلیل رفتارهای متفاوت، به نتایج متفاوتی نایل می‌آیند. مهم این است که آنها در تعامل با هم هستند. (۱۱) این تعامل، هرچند وابستگی متقابل و مثبت نیست، اما متفاوت از روحیه

---

1 . Components  
2 . Organs  
3 . Conception  
4 . Intentions  
5 . Fantasism

انزواطلب، خودخواه و ستیزه‌جوی فرد یا دولتی است که مدنظر رئالیست‌ها بود. «والتز از ساختار به عنوان متغیر مقیدکننده یا محدودسازنده رفتار سیاسی یاد می‌کند.» (۱۲) چنین ساختاری، تحت رهبری و مدیریت قدرت هژمون نیست. بنابراین، استقلال‌جویی و خودکفایی، موضوع امنیت ملی را نزد واحدهای عضو سیستم برجسته می‌کند و اعضا می‌کوشند از طریق توسعه داخلی یا ائتلاف راهبردی، ضریب تهدید و آسیب‌پذیری خود را به حداقل برسانند. بنابراین، کوشش و سیاست‌گذاری داخلی و خارجی اعضا، برحسب وزن آنها در جهت‌گیری کشور تنظیم می‌شود. در عین حال، هنوز قدرت و حدود شمول سیستم به اندازه‌ای نیست که اعضا را به تبعیت از فرمولی واحد و مشترک وادار کند. به همین دلیل است که با تحول در میزان قدرت اعضای موازنه، سیستم هم تغییر می‌پذیرد. به تعبیر گیلپین، هرگاه دولت‌ها بدین نتیجه برسند که سود تغییر وضع موجود، بیش از تداوم آن است، انتخاب عقلانی حکم به تغییر وضع موجود می‌دهد.

## ۲. اولویت توانایی بر نیت

یکی از مهمترین تفاوت‌های رئالیست‌ها و لیبرال‌ها، این بود که دسته اول بر قدرت عینی و ملموس تأکید داشتند؛ در حالی که دسته دوم، نیت و اراده و به طور کلی باورهای جهان‌شمول ذهنی را مقدم بر توان فیزیکی می‌دانستند. این تفاوت فکری در منازعه بین نئورئالیست‌ها و نئولیبرال‌ها هم تداوم یافته است. بر این اساس، نئورئالیست‌ها قایل به شکل‌دهی به نیات توسط قدرت بالفعل هستند؛ در حالی که لیبرال‌ها، قدرت را تابعی از برداشت‌های ذهنی و نیات درونی می‌دانند. استقلال امر واقع که از اعتقادات اساسی رئالیست‌ها بود، در نزد نئورئالیست‌ها هم، هرچند با تغییراتی در محدوده شمول آن، حضور دارد. نئورئالیست‌ها، در مقابل نئولیبرال‌ها جبهه می‌گیرند که فقط سعی در افزایش اندازه کیک بین‌المللی دارند و هدف خود را نه منافع ملی که رهایی بشر عنوان می‌کنند. تفاوت مهم رئالیست‌ها و نئورئالیست‌ها، در ارج نهادن به توانایی، این است که رئالیست‌ها، بر چهره ملموس و خشن قدرت توجه داشتند و قدرت را صرفاً به تبعیت آشکار تابع از امر فرومی‌کاستند؛ در حالی که نئورئالیست‌ها، بر چهره‌های جدید قدرت نظیر نیروهای باوراننده، اقناع و اغواکننده نیز توجه داشته و بنیان‌گذاران رئالیسم

کلاسیک را نكوهش می‌کنند که صرفاً زور را ستایش کرده و آن را تنها وسیله کسب، حفظ و توسعه قدرت می‌شمردند.

### ۳. دولت به عنوان اولین بازیگر

رئالیست‌ها، دولت را «تنها» بازیگر نظام بین‌الملل می‌دانستند و معتقد بودند که دولت به عنوان تجسم کامل اتباع خود، دارای قدرتی تام، تفکیک‌ناپذیر و غیرقابل سلب می‌باشد. نئورئالیست‌ها، ضمن قبول دولت به عنوان بازیگر اصلی، به نقش عوامل غیردولتی و فرایندهای بین‌المللی هم اعتقاد دارند که در بعضی مواقع، حتی به نقش دولت شکل داده و در به نتیجه رسیدن یا نرسیدن اقدام دولتی، مؤثر واقع می‌شوند. علاوه بر این، رئالیست‌ها در مقابل لیبرال‌ها، که دولت را کارگزار اخلاق می‌دانستند، آن را بازیگری که همیشه در جستجو و تجمع قدرت است، تعبیر می‌کنند؛ اما رئالیست‌ها، به جای قدرت، از «ارزش» سخن می‌گویند و دولت را بازیگر بیشینه‌کننده ارزش می‌دانند. هرچند مقصود نئورئالیست‌ها از ارزش، در نهایت، قدرت با چهره‌ای دیگر است؛ اما توجه به چهره‌های متعدد قدرت، دارای لوزام پیشینی و الزامات پسینی متعددی است که با مفروضات رئالیستی، فاصله زیادی دارند. برای مثال، لازمه توجه به چهره نخست و سخت‌افزاری قدرت، توسعه ماشین نظامی یا گسترش سرزمینی است. در این فرمول از قدرت، عناصری مانند رضایت، فرهنگ، هم‌کاری و گفتگو اهمیت می‌یابد. در این تلقی، دیگر دولت را نمی‌توان تنها بازیگر قلمداد کرد؛ بلکه برعکس، دولت‌ها حتی برای تکثیر و تحکیم قدرت خود، به جامعه نیازمند می‌شوند و همین نیاز، دولت را به جستجوی ارزش سوق می‌دهد نه زور یا قدرت عریان.

### ۴. ساخت آنارشیک نظام بین‌الملل

ساخت هرج و مرج آمیز نظام بین‌الملل و تلاش همه دولت‌ها برای افزایش امنیت و بقای ملی، ایده ملی رئالیست‌ها و نیز نئورئالیست‌هاست. نئورئالیست‌ها، در بحث با نئولیبرال‌ها، همواره بر این تز خود اصرار می‌ورزند که هنوز قاعده اصلی در تعامل بین دولت‌ها، بر اساس قدرت است. اینان در قبال تأکید نئولیبرال‌ها بر نقش رژیم‌ها و نهادهای بین‌المللی در تقلیل

آنارشی حاکم بر جهان، پیوسته از آنارشی بین‌المللی به عنوان یگانه و اصلی‌ترین عنصر در تنظیم مناسبات بین‌المللی یاد می‌کنند. (۱۳) از این منظر، خود رژیم‌ها و نهادهای بین‌المللی، به انحای مختلف، زیر سلطه قدرت هژمون هستند و تصور استقلال برای این نهادها و رژیم‌های به ظاهر مستقل، نوعی ساده‌اندیشی است. نئورئالیست‌ها، بر این باورند که دولت‌ها هنوز مسایل اولیه امنیت و بقا را حل نکرده‌اند و جنگ و نابودی، همچنان بر روابط انسان‌ها، گروه‌ها و کشورها حاکمیت دارد و اگر همکاری صورت می‌گیرد، برای به تأخیر انداختن جنگ و ممانعت از نابودی است. (۱۴) آنها می‌پرسند که در چنین فضایی چگونه می‌توان امنیت ملی را به دست نهادهایی سپرد که قطعاً تحت سلطه قدرت دیگر هستند؟ بنابراین، اگر نئورئالیست‌ها با اصل همکاری موافقت دارند، به منظور رهایی از تهدید و آسیب‌پذیری‌هایی است که تحکیم امنیت و بقای واحد سیاسی را دشوار کرده است. این در حالی است که هم‌کاری مورد نظر نئولیبرال‌ها، نوعی هم‌کاری مثبت برای ارتقا و تثبیت امنیتی است که علی‌الاصول وجود دارد. در واقع، نئورئالیست‌ها، امنیت ملی را پروژه‌ای تأسیسی می‌دانند که به یمن حاکمیت، منافع ملی و قدرت حاصل می‌آید؛ اما نئولیبرال‌ها، امنیت ملی را فرایندی اجتناب‌ناپذیر قلمداد می‌کنند که لازمه زندگی صلح‌آمیز است و ضرورتاً باید تثبیت شود. از منظر نئولیبرال‌ها، ماهیت تبعیض‌آمیز اقتصاد سیاسی بین‌المللی است که دغدغه انسان‌ها را افزایش داده و اگر این منطق ناصحیح، تصحیح شود، می‌توان رفاه و تعالی بین‌المللی را شاهد بود. در جواب نئولیبرال‌ها، نئورئالیست‌ها، بر اهمیت امنیت فیزیکی مانند سرزمین، سلاح‌های تهاجمی و بازدارنده، منابع طبیعی تجدیدناپذیر، تجهیزات و استحکامات فنی و نیروی انسانی ماهر و آموزش‌دیده تأکید می‌کنند.

نکته مهمی که ایضاح آن ضرورت دارد، این است که نئورئالیست‌ها، چرا و با کدامین روش شناخت به موازین خاصی معتقد شدند؟ اگر اصول و مفروضات اینان متفاوت از اصول و مفروضات رئالیست‌ها است، علی‌الاصول باید روش فهم نئورئالیست‌ها متفاوت از رئالیست‌ها باشد؛ چراکه شیوه تحلیل، به اندازه مضمون و محتوای تحلیل اهمیت دارد. در ادامه مبحث، ارکان و موازین روش‌شناختی نئورئالیسم را بررسی می‌کنیم تا وجوه افتراق و اشتراک آنها از اسلاف‌شان مشخص گردد.

## ه. موازین روش‌شناختی نئورئالیسم

در حوزه روش‌شناخت، پنج نکته مهم، نئورئالیسم را از رئالیسم تفکیک می‌کند. اول اینکه مکتب نئورئالیسم درصدد ارائه تحلیلی نظام‌مند<sup>۱</sup>، موشکافانه‌تر<sup>۲</sup> و ساختاری<sup>۳</sup> از امنیت بین‌الملل است. (۱۵) این موارد، برخلاف روش تحلیل رئالیستی است که بسیار کلی، مبهم و بعضاً متناقض بود؛ چرا که از نگاه رئالیست‌ها، هدف و ابزار اصلی عمل در روابط بین‌المللی، قدرت بود که توسط یک دولت علیه دولتی دیگر اعمال می‌شد. اینکه چه نوع قدرت علیه کدام دولت و تا چه زمانی اعمال می‌شود، مورد توجه رئالیست‌ها نبود. آنها بسیار مطلق‌اندیش بودند و به تحلیل‌های تجربی، اعتقادی بی‌چون و چرا داشتند. اینکه ممکن است نظریه‌ای مقدم بر تجربه باشد و یا تجربه‌ای قابل تعمیم به همه زمان‌ها و مکان‌ها نباشد، مورد توجه رئالیست‌ها نبود. ریاضی‌کردن افراطی روابط انسانی، فروکاستن اراده انسان‌ها به امیال فزون‌خواهانه و به طور کلی، تحلیل مکانیکی، بدبینانه، محتوم، فرامکانی و فرازمانی، از جمله نکات روش‌شناختی رئالیسم بود که همگی در نگرش نئورئالیستی تعدیل شدند.

دومین نکته مهم در روش‌شناسی نئورئالیستی، دوری‌گزیدن از فرضیات ذات‌گرایانه<sup>۴</sup> و جهان‌شمول<sup>۵</sup> در باب طبع آدمی است. (۱۶) همانگونه که گذشت، رئالیست‌ها، رفتار انسان را بر اساس طبیعت او تحلیل کرده و پیشاپیش، هرگونه تلاشی برای تربیت انسان را منتفی می‌دانستند. مهمتر اینکه، آنان این باور خود را جهان‌شمول می‌دانستند و معتقد بودند که انسان‌ها از بدو خلقت تا لحظه مرگ، اسیر آز و نیاز بوده و اساساً تربیت‌پذیر نیستند. نئورئالیست‌ها برخلاف اجداد فکری خود، استعداد شرارت‌بار انسان را مطلق، ابدی و همه‌جایی قلمداد نکرده و در مقابل طبیعت، جایی هم برای تربیت او تعبیه نمودند. درست است که در تحلیل نهایی، هر دو مکتب نسبت به نیات و اعمال انسانی بدبین هستند؛ اما این بدبینی در نزد رئالیست‌ها، ذات‌گرایانه و در نزد نئورئالیست‌ها، اعتباری است؛ یعنی جامعه و تربیت فرهنگی می‌تواند استعداد انسانی را تقویت یا تضعیف کند.

- 
- 1 . Systematic
  - 2 . Rigorous
  - 3 . Structunal
  - 4 . Essentialistic
  - 5 . Universal

تدارک «معرفت قیاسی»<sup>۱</sup>، سومین وجه تمایز نئورئالیسم از رئالیسم است. بر اساس این اصل روشی، در نزد نئورئالیست‌ها، اصالت استقرا و استنتاج کل از جزء، مخدوش و منسوخ گردید و عنوان شد که گزاره مربوط به امنیت ملی و به طور کلی علوم غیر تجربی، پیچیده‌تر از آن است که بتوان با تجربه مشاهدتی تحلیلش کرد. علاوه بر این، نئورئالیست‌ها بر تمهید پیش‌فرض‌های دقیق و ظریف از سیاست جهانی تأکید کردند و بر این پیش‌فرض‌ها، شرطهایی قایل شدند که «شفافیت» و «مقطعی یا موقتی‌بودن»، از جمله مهمترین آنها بودند. انتقاد نئورئالیست‌ها به رئالیست‌های کلاسیک مانند توماس هابز، رینولد نیبور، ریمون آرون و هانس جی مورگنتا، این بود که چگونه می‌توان مفاهیمی مانند اراده ملی، احساسات میهن‌دوستانه، خرد رهبری و وفاداری‌های مختلف فروملی را سنجید؟ آنتی‌تز روشی نئورئالیست‌ها، معرفت قیاسی و تعمیم گزاره کلی به موارد جزئی بود و نه بالعکس. این پیشنهاد نئورئالیست‌ها، با توجه به آشکارشدن کاستی‌های پی‌درپی تحلیل‌های پوزیتویستی، طرح شده است. روش تحقیق پوزیتویستی، به رغم پیشرفت‌های چشم‌گیر در حوزه علوم تجربی و دستاوردهای قابل توجهش، یکباره در تحلیل سیاست جهانی، مرتکب خط‌های عجیبی شد. تعمیم‌های بی‌محابا، ادعاهای دروغین در باب امکان تعلیق ذهنیت آزمایش‌کننده و مهم‌تر از همه، ارایه تحلیل‌های مکانیکی از مسایل اجتماعی، یافته‌های پوزیتویستی را در معرض تردیدهای جدی قرار داد. (۱۷) در چنین فضایی بود که نئورئالیسم، ضمن اذعان به صحت و اهمیت یافته‌های پوزیتویست‌ها، از روش‌های دیگری نظیر شناخت هرمنوتیکی و تحلیل علی گزاره‌ها، دفاع کرد.

تغییر خاستگاه تحلیل از طبع بشری به سیستم بین‌المللی، واپسین خصیصه روش‌شناختی در نئورئالیسم است که بر اساس آن، نوع گذر از انتزاعیات به مباحث انضمامی صورت پذیرفت. توضیح اینکه در رئالیسم کلاسیک، نقطه عزیمت بنیادی برای تحلیل وضعیت ناامن، سرشت معیوب بشر بود. بر این اساس، دولت، شکل بزرگ‌شده شخص شریر قلمداد می‌شد. نئورئالیست‌ها، در مقابل آن دیدگاه بدبینانه، این پرسش را طرح کردند که موجود متجاوز چگونه می‌تواند صلاحیت عقد قرارداد اجتماعی را داشته باشد؟ تأکید نئورئالیست‌ها بر ماهیت

---

1. Syllogistic



اعتباری و تکوینی بشر، نگاه جبری رئالیستی را تحت‌الشعاع قرار داد و کنت والتز، استدلال نمود که سیاست بین‌الملل، چیزی بیش از حاصل جمع خط‌مشی‌های خارجی کشورها و سایر بازیگران در سیستم بین‌المللی است. به بیان دیگر، نمی‌توان دولت را ادامه فرد، سیاست خارجی را ادامه سیاست داخلی و نظام بین‌الملل را مجموع کشورهای دنیا قلمداد کرد؛ بلکه مقولاتی چون دولت، نظام بین‌الملل و جامعه، هر یک، موجودیتی مستقل نیز دارند و علاوه بر موجودیت، منشاء اثر هم هستند؛ یعنی اجزا و اعضای خود را متأثر می‌سازند. تحلیل تقلیل‌گرایانه رئالیستی در آرای رینولد نیبور، مورگنتا و حتی پیشتر از این دو، اسپینوزا و آگوستین ریشه داشت. (۱۸) همه این اندیشمندان، نقش طبع فردی در شکل‌گیری بحران را بسیار کلیدی می‌دانند. به تبع آنها، «هربرت گلدامی» در مقاله‌ای با عنوان «تحلیل روان‌شناختی جنگ»، عوامل فردی نظیر محرومیت و طمع را دلیل اصلی جنگ‌ها دانسته و خاطر نشان ساخته که «این انسان‌ها هستند که خوشی و مصلحت خود را تعریف و بازتعریف می‌کنند و هر آن ممکن است وضعیت حاکم را به نفع یا به زیان خود تعبیر نمایند. پس، جنگ، تابعی از نیت و برداشت‌های افراد است. برای داشتن جهانی صلح‌آمیز، باید انسان‌ها عوض شوند و ویژگی‌های روان‌شناختی آنان دگرگون شود.»

این برداشت، در نگاه مخالفان رئالیست‌ها - از جمله نئورئالیست‌ها - نوعی فردگرایی روشن‌شناختی است که در آن، از حاصل جمع اراده افراد جامعه، اراده ملی استخراج می‌شود. مهمترین نقطه قوت این روش، ماهیت استقرایی آن است. رئالیست‌ها بر همین اساس بود که دولت را مجموع افراد جامعه و ظرفی برای اراده آنها می‌دانستند و می‌گفتند ساختار سیاسی، تجلی نیت افراد است و چون افراد ذاتاً غیرقابل اعتماد هستند، پس ساختار سیاسی، تشکیلاتی برای چپاول و منفعت‌جویی است. نئورئالیست‌ها با فاصله گرفتن از این قبیل تحلیل‌ها، نظام بین‌الملل را دارای نقش بیشتری در شکل‌بخشیدن به رفتار دولت‌ها قلمداد کرده و استدلال نمودند که خاستگاه رفتار دولت، نه ماهیت بشر بلکه مقتضیات سیستمی است که در آن، هم رقابت وجود دارد و هم هم‌کاری. بنابراین، ذات بشر همواره ستیزه‌جو نبوده، بلکه در جستجوی هم‌کاری هم می‌باشد.

نئورئالیسم، با مدعیات فکری و ویژگی‌های روش‌شناختی‌ای که ذکر شد، طی ربع قرن اخیر، قویترین روش تحلیل در امنیت بین‌الملل بوده است. رونق و شهرت این مکتب در تحلیل امنیت ملی و بین‌المللی، از آن رو بود که بدینی رئالیستی و خوش‌بینی لیبرالی، واقعاً از توضیح اوضاع امنیتی جهان عاجز شده بود. این رونق، حاکی از جامعیت مکتب نئورئالیسم نیست. مهم‌ترین امتیاز این مکتب، ترکیب دستاوردهای فکری لیبرالیسم و نیز رئالیسم از یک سو و دوری از کاستی‌های آن دو مکتب، از سوی دیگر است. برای مثال، اگر در مکتب رئالیسم از دولت به عنوان تنها بازیگر یاد می‌شد و در لیبرالیسم، از نقش بین‌المللی یکایک شهروندان سخن می‌رفت، نئورئالیسم، موضعی میانه گرفته و بر نقش بین‌المللی نخبگان، سازمان‌ها و رژیم‌های فرادولتی تأکید می‌نماید. در عین حال، نئورئالیسم نیز دارای برخی کاستی‌های اساسی در روش‌شناسی است که در واپسین بخش مقاله به تشریح آنها می‌پردازیم.

### و. کاستی‌های روش‌شناختی نئورئالیسم

تأمل در تزه‌های کلیدی و نیز روش‌شناسی نئورئالیست‌ها، حاکی از برخی پیشرفت‌های اساسی در حوزه شناخت مبانی نظری امنیت ملی و روش مطالعه امنیت بین‌الملل است. اندیشمندان این مکتب کوشیده‌اند تا بین علایق رئالیستی خود و رویدادهای متعدد جهانی، نوعی سازگاری ایجاد کنند. آنها از یک سو وارث آرای بسیار قوی و مستند بودند و از سوی دیگر، با سلسله رویدادهایی مواجه شدند که پیش‌بینی‌های رئالیستی از بیان و توضیح آنها قاصر مانده بود. بنابراین، نئورئالیسم با قواعد و مفاهیم خاص خود و با هدف توضیح تحولات نوپدید جهانی متولد شد. پس از گذشت ربع قرن از تاریخ پیدایی و تداوم این مکتب، می‌توان این موارد را به عنوان کاستی‌های روش‌شناختی نئورئالیسم برشمرد:

**یک.** روش‌شناخت نئورئالیستی نتوانست پایان جنگ سرد و فروپاشی سیستم دوقطبی را توضیح دهد. کاملاً برخلاف برداشت نئورئالیستی که معتقد بود؛ «در شرایط موازنه قدرت، با هژمونی قدرت غالب، می‌توان شاهد همکاری بین‌الملل و ثبات پایدار بود»، جنگ سرد با فروپاشی شوروی به پایان رسید؛ در حالی که توزیع قدرت در جهان، طی دهه ۱۹۸۰، کاملاً

تجلی تئوریک نئورئالیسم بود و هیچ‌کدام از اندیشمندان این مکتب، حوادثی مانند فروپاشی شوروی، برجیدن دیوار برلین و تغییر گسترده رژیم‌ها در بلوک شرق را پیش‌بینی نکرده بودند. دو. مکتب نئورئالیسم ضمن تأکید بر امکان هم‌کاری و منازعه در نظام بین‌الملل، در خصوص شرایط این دو وضعیت توضیح نمی‌دهد. آنچه مهم است شرایط، سطح و ابعاد هم‌کاری یا خصومت است. اکتفا به وجود هم‌کاری و خصومت در نظام بین‌الملل، معضلی را حل نمی‌کند. لازم است اندیشمندان این مکتب تصریح نمایند که در چه شرایطی، چه سطحی از همکاری و در چه بعدی امکان‌پذیر یا ممتنع است. (۱۹)

سه. تحلیل‌های نئورئالیستی مانند تحلیل‌های رئالیستی، دولت‌محورند. در این نگرش نیز، دولت، مهمترین تهدیدکننده و تهدیدشونده است. به نظر می‌رسد نئورئالیست‌ها نیز تمام تحولات فنی، فکری، اقتصادی و فرهنگی را که منجر به تقلیل نقش دولت‌ها شده‌اند، نادیده می‌گیرند و یا نقش بسیار اندکی برای این تحولات قایل هستند. امروزه تحلیل‌های دولت‌محور، از تبیین تحولات امنیتی جهان قاصرند. وقوع انقلاب‌های آرام در کشورهایی چون گرجستان، اوکراین و قرقیزستان، هراس از نقش جوامع و سازمان‌های غیردولتی در مصر، لبنان و سایر کشورهای اقتدارگرا، نشان می‌دهد که تهدید و آسیب‌پذیری دولت‌ها بسیار بیشتر از نقش‌آفرینی آنان است. این در حالی است که در نئورئالیسم، به رغم تأکید بر عاملیت دولت و قانونی بودن قدرت دولتی، اشاره نشده که مهم‌ترین شاخص‌های اقتدار دولت در زمانه‌ای که انحصار خشونت از دست دولت خارج شده و مشروعیت سیاسی به اساسی‌ترین مؤلفه امنیت ملی تبدیل گردیده، کدام است؟ نقد دیگر به تبیین نئورئالیست‌ها از «یکپارچگی» و «عقلانیت‌گرایی» مربوط است. مقصود از یکپارچگی، وحدت‌نظر در ساختار دولتی است و عقلانیت‌گرایی، بر امکان و حقانیت انتخاب عقلانی دلالت دارد. پیش‌فرض‌هایی که منجر به صدور چنین نگرشی شده، واقعاً غیرقابل قبول است. در یکدست‌ترین دولت‌ها نیز مقابله تلقی‌ها و تحلیل‌های مختلف وجود دارد. اتفاقاً در قالب گفتمان غالب بین‌المللی، دولت‌های یکدست و مکانیسم‌های فاقد رقابت منطقی، آسیب‌پذیرترند و نمی‌توان حاکمیتی را پیدا کرد که یکدست و دارای وحدت نظر بوده و در عین حال، متکی بر آزادی بیان باشد. اختلاف نظر بین مسئولان دولتی، فروپاشی ائتلاف‌ها و نافرمانی مدنی، از جمله مظاهر متعارفی هستند که از

یکدست نبودن دستگاه حاکمیت حکایت دارند. انتقاد جدی‌تر، به این ایده نئورئالیست‌ها وارد است که می‌گویند «دولت‌ها همواره عقلانی رفتار می‌کنند» و رفتار عقلانی دولت‌ها، متضمن اصالت منافع ملی، تحصیل قدرت و دفع زیان به عنوان الگوی سیاست خارجی است. با وجود درستی این مقدمات، در اینکه رفتار عقلانی و پراگماتیستی واقعاً منافع ملی را افزایش می‌دهد، تردیدهای جدی وجود دارد. احترام به هنجارها، تقبل هزینه‌های گوناگون بین‌المللی و هماهنگی با گفتمان غالب، از سوی یکایک دولت‌ها، نشان می‌دهد که محاسبات عقلانی، همیشه به تحصیل منافع ملی نمی‌انجامند. علاوه بر آن، تعقیب منافع ملی در نظام بین‌المللی، دو محدودیت دارد. نخست اینکه، اصالت منافع ملی در بسیاری از کشورها، با بقای دستگاه حاکم متعارض است. بنابراین، نمی‌توان تمام سیاست‌های یک کشور در عرصه بین‌المللی را گامی در تعقیب منافع ملی عنوان کرد. برای مثال، عملکرد لیبی در ماجرای لاکربی، چه نسبتی با منافع ملی آن کشور داشت؟ چگونه می‌توان اقدام تروریستی این کشور و نیز اعتراف دیر هنگام معمردقذافی را گامی برای تأمین منافع ملی لیبی قلمداد کرد؟ نکته دیگر اینکه، منافع ملی در دهه اخیر، ماهیت پیچیده و ذومراتبی پیدا کرده و در بسیاری اوقات، بین منافع ملموس و منافع درازمدت ملی، تعارضاتی به وجود می‌آید. نئورئالیست‌ها فقط به حرکت عقلانی دولت اشاره کرده و می‌گذرند. در تحلیل آنها، مشخص نیست که رفتار عقلانی، برداشت حاکم است یا برآمده از اجماع ملی؟

### ز. ظرفیت روش نئورئالیستی در امنیت پژوهی

پرسش اصلی در امنیت پژوهی این است که بقا و موجودیت چه چیزی، چگونه و در برابر چه چیزی باید تضمین شود؟ آیا موضوع امنیت، سرزمین است یا دولت یا افراد و یا ترکیبی از آنها؟ به‌رغم تنوعی که در تبیین مبحث امنیت وجود دارد، روی این اصل، اجماعی پدیدار شده که سه موضوع اصلی امنیت ملی عبارتند از رژیم سیاسی، انسجام اجتماعی و تمامیت ارضی. یعنی اگر حرکتی شکل بگیرد که یکی از این عناصر را در معرض تغییر قرار دهد، به طوری که شیوه قانونی مقابله با آن حرکت، در قوانین عادی و اساسی پیش‌بینی نشده باشد، مسأله، صبغه امنیتی می‌یابد. با این تعریف، امنیت پژوهی در پی مطالعه تحولاتی است که سه مؤلفه کلیدی

یعنی انسجام اجتماعی، رژیم سیاسی و تمامیت ارضی را در معرض تهدید قرار می‌دهد. به طور کلی می‌توان گفت که دولت<sup>۱</sup> در قلب سه مؤلفه اخیر قرار دارد و دولت است که می‌تواند هم نگهبان و هم تجسم این عناصر سه‌گانه قلمداد شود. اتفاقاً در روش‌شناخت نئورئالیستی، روی اصالت دولت تأکید زیادی می‌رود و آنچه نئورئالیست‌ها را از رئالیست‌ها منفک می‌کند، نه تغییر موضوع امنیت، بلکه تأکید بر میزان موضوعیت دولت است.

بر این اساس، دست‌مایه‌های روش‌شناختی نئورئالیسم در امنیت‌پژوهی را می‌توان به قرار زیر برشمرد:

### ۱. تلقی فضای بین‌المللی به عنوان صحنه منازعه برای قدرت

بخش مهمی از مباحث و مسائل امنیتی، خطرناکی است که نقطه کانونی یا عوامل محرک یا پشتیبانی‌کننده آنها در ورای مرزها قرار دارد. نئورئالیست‌ها، مانند اسلاف خود یعنی رئالیست‌ها، به بررسی‌کنندگان امنیت توصیه می‌کنند که دولت‌ها در عرصه بین‌المللی، کارکرد یکسانی دارند؛ یعنی همگی در حال جستجو و گسترش قدرت خود هستند. بنابراین، امید و اعتماد به بحث مسالمت‌آمیز با قدرت‌های مسلط در محیط بین‌المللی، بیهوده است. (۲۰) نئورئالیست‌هایی چون والتس، معتقدند که عرصه بین‌المللی، همواره صحنه تنازع است و دولت‌ها نمی‌توانند در پی منافع ملی نباشند؛ با این تفاوت که این بار، دولت‌ها به جای تنازع یک به یک از طریق وضع قوانین مجازات، جلب نظر متحدان و راه‌اندازی جریان‌های دل‌خواه خود، همان اراده قدرت‌خواهی را جامه عمل می‌پوشند. چنین تعالیمی، امنیت‌پژوهان را به اهمیت واحدهای ملی، استقلال و خودمختاری و بی‌اعتمادی به ساختارهای فرادولتی رهنمون می‌کند. قبول مرجعیت دولت و امتناع از پذیرش وعده‌های مثبت سازمان‌های بین‌المللی، کوشش برای تقلیل آسیب‌پذیری‌های داخلی در قبال تهدیدات خارجی را مضاعف می‌سازد. امنیت‌پژوهان، از نئورئالیست‌ها می‌آموزند که فقط اندازه اتکاء به دولت تعدیل شده و در اصل محوریت دولت و اصالت قدرت، تغییری حاصل نیامده است.

## ۲. ماهیت تأسیسی و قراردادی ساختار

یکی از مهمترین نقدهای وارده بر تحلیل‌های رئالیستی، این بود که آنان، دولت را شکل بزرگ‌شده فرد دانسته و از خوی تجاوزگر آن برای بقای بیشتر سخن می‌گفتند. بر این اساس، همانگونه که شرارت فرد فقط با منطق زور قابل کنترل است، خوی تجاوزگری دولت نیز با قدرت دولت دیگر است که محدود می‌شود. نئورئالیست‌ها بر رئالیست‌ها ایراد گرفتند که آنها بیش از حد لازم بر استقلال و نیز تجاوزگر بودن دولت ملی تأکید کرده‌اند. بدیل پیشنهادی اینان، توجه به نقش فعال ساختار در تنظیم و کنترل رفتار واحدها بود. در عین حال، ویژگی بسیار مهم این ساختار، ساختگی بودن آن است؛ یعنی تجلی و تولد ساختار، تابع اراده دولت‌هایی است که از دیگران قویتر هستند. تابعیت ساختار بین‌المللی از نیت اقویا، این رهاورد روش‌شناختی را برای امنیت‌پژوهی دارد که ساختارها و رویه‌های جاری در نظام بین‌الملل، همان ادامه سیاست داخلی اقویاست. با این وصف، پژوهش در امنیت ملی و بین‌المللی را باید بدین سیاق پی گرفت که متضمن این دو اصل اساسی باشد: اولاً ساختارها تجسم عینی منافع ملی واحدها هستند با قالب متفاوت، اما کارکرد یکسان ساختار را قدرت‌مندترین دولت‌ها شکل می‌دهند. ثانیاً قرار نیست ساختارها رفته‌رفته جای دولت‌ها را بگیرند. آنها مکمل، نگهبان و در بهترین وضعیت، محل ظهور دولت‌ها هستند نه افراد یا گروه‌های فروملی. در واقع، کانون‌های قدرت در داخل کشورها، نیت خود را از طریق ساختارها پی می‌گیرند اما با گفتمانی متفاوت.

## یادداشت‌ها

1. Smith Michael, Joseph, *Realist Thought from Weber to Kissinger*, London, Louisiana State University, 1986, pp. 11-15.  
همچنین: افتخاری، اصغر و نصری، قدیر، *روش و نظریه در امنیت پژوهی*، تهران، پژوهشکده مطالعات راهبردی، ۱۳۸۳، صص ۱۶۰ - ۱۳۷.
2. Der Derian, James, "The Boundreis of knowledge and power in International Relations" in: *International – Intertexual Relations: Postmodern Reading of World Politics*, edited by James Der Derian, Toronto, Lexington Books, 1989, pp7 – 6.
3. Hay, Kolin. *Political Analysis*, London, Palgrave, 2002, p. 19.
۴. هایز، توماس، *لویاتان*، ترجمه حسین بشیریه، تهران، نی، ۱۳۸۰، ص ۷۲.
5. Baldwin, David A (ed), *Neorealism and Neoliberalism: the Contemporary Debate*, New York, Columbia University Press, 1993, pp. 42 – 43  
- Hay, Kolin, op. cit, p. 18.
۶. مارتین، لینور جی، *چهره جدید امنیت در خاورمیانه*، ترجمه قدیر نصری، تهران، پژوهشکده مطالعات راهبردی، ۱۳۸۳، ص ۳۵.
7. Clark, Ian, *The Hierarchy of States; Reform and Resist ance in the International Order*, Cambridge, Cambridge University Press, 1989, p. 140.  
همچنین:  
مورگنتا، هانس جی. *سیاست در میان ملتها*، ترجمه حمیرا مشیرزاده، تهران، دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی، ۱۳۷۰، ص ۴۲۸.
۸. همان.
9. Baylis, John & Smith, Steve, *The Globalization of World Politics*, Oxford, Oxford University Press, 1995, Chap. 9.  
ترجمه این کتاب توسط مؤسسه ابرار معاصر تهران منتشر گردیده است:  
بیلیس، جان و اسمیت، استیو، *جهانی‌شدن سیاست*، ترجمه گروهی، تهران، مؤسسه ابرار معاصر تهران، ۱۳۸۳.
10. Keneth, Waltz, "The origins of War in Neo – realist theory", in Robert I. Rotberg and Theodore K. Rabb (eds); *The Origin and Prevention of Major Wars*, Cambridge, Cambridge University Press, 1979, pp. 39 – 52.
11. Kenneth, Waltz, *Theory of International Politics*, Reding MA, Addison – Wesley, 1979, pp. 33 – 34.

12. Buzan, Barry et al, *The Logic of Anarchy: Neorealism to Structural Realism*, New York, Columbia University Press, 1993.
13. Joseph M. Grieco, "Anarchy and the limits of Cooperation: A Realist Critique of the Newest liberal Institutionalism", in: David Baldwin, *Neorealism and Neoliberalism; The Contemporary Debate*, New York, Columbia University Press, 1993, p. 119.
14. Smith, Steve, "Positivism and Beyond", in: *International Theory: Positivism and Beyond*, edited by Steve Smith, New York, Cambridge, Cambridge University Press, 1996, p. 15.
15. *Political Analysis*, op. cit, p. 18.
16. Ibid, p. 18.
17. Skinner, Quentin, *Visions of Politics*, Volum.1. Cambridge, Cambridge University Press, 2002, pp. 23 – 24.
18. Waltz, Kenneth, *Man, The State and War*, New York, Columbia University Press, 2001, p. 18.
19. Both, Ken, "Security and Self, Reflection on Fallen Realism", in: *Critical Security Studies: Concepts and Cases*, edited by Kaite, Krause and Michael Williams, MN, University of Minnesotopress, 1998, p. 84.
20. Schelwer, Randall, "The progressiveness of Neoclassical Realism", in : *Progress in International Relations Theory*, edited by Colin Elman, Cambridge, Cambridge University press, 1997, p. 24.